

نشریه علمی _ پژوهشی
پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)
سال پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۹، پاییز ۱۳۹۰، ص ۷۸-۵۷

بررسی تمنای لکانی در خسرو و شیرین نظامی

مه‌دخت پورخالقی چترودی* سارا فرضی**

چکیده

در این پژوهش با محوریت مضمون تمنای در تئوری روانکاوی لکان، خوانشی نو از خسرو و شیرین نظامی ارائه و تعاریف تازه‌ای از شخصیت‌های اصلی داستان و جایگاه هر یک از آنها به دست داده شده است. برای روشن شدن مفهوم تمنای لکانی، ابتدا مقوله‌های تمنای/آرزومندی، مطلوب گمشده، ژوئی سانس / تمت، تعیین ما بعدی، رانش، خلأ/هیچی از روانکاوی لکان را که با موضوع این پژوهش همسو هستند، شرح داده شده، سپس در پایان هر مقوله بخش‌های مختلف داستان همراه با نمونه‌ای از متن تعریف و تحلیل شده است.

این پژوهش در بررسی خود بدین نتیجه رسیده است که ارتباط خسرو با شیرین، مریم و شکر بر اساس جستجوی «مطلوب گمشده» شکل گرفته است؛ در مسیر این جستجو، مریم و شکر نقش مطلوب‌های کوچک و جزئی را برای خسرو ایفا کرده‌اند و شیرین به دلیل به تأخیر افکندن وصال، برای خسرو این توهم را پیش آورده که مطلوب اصلی آرزومندی است؛ در حالی که پس از وصل، مطلوب گمشده همواره دست نیافتنی و جستجوی خسرو به دلیل حضور او در امر خیالی لکان، همچنان بی‌پایان خواهد ماند.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد dandritic2001@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد farzisara@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۰/۶/۳۰

تاریخ وصول ۸۹/۲/۱۱

واژه‌های کلیدی

ژک لکان، مطلوب گمشده، تمنا، تعیین مابعدی، خلأ، خسرو، شیرین، نظامی.

درآمد

این مقاله نمونه‌ی یکی از رویکردهای لکانی به متون ادبی است. نقد روانکاوانه یا روانکاوی کاربردی، همواره بر محتوای آثار ادبی و روان‌شناسی نویسنده یا شخصیت‌ها متمرکز بوده است. هدف این مقاله نیز آن بوده است که با طرح مباحثی روانکاوانه، امکان خوانشی نو در متونی که بارها و بارها خوانده شده‌اند، فراهم آورده و پیش روی پژوهشگرانی که همواره در جستجوی نگاه و چشم‌اندازی تازه در علوم مختلف هستند، راه تازه‌ای بگشاید. در این خوانش داستان نظامی از دیدگاه دیگری مورد مطالعه قرار گرفته است و اگر توانسته باشد، چراغی هر چند کم سو در ذهن علاقه‌مندان به موضوع‌های روانکاوی و نیز ادبی روشن کرده باشد، به هدف خود دست یافته است. داستان عشق خسرو و شیرین در میان مجموعه آثار نظامی منظومه‌ای فراموش ناشدنی است. مفهوم تمنا و آرزومندی لکان در کنش عشاق داستان خسرو شیرین آشکارا نمود یافته و می‌تواند اساس این خوانش قرار گیرد. بدین ترتیب عنصر مورد بحث این خوانش مفهوم تمنا و آرزومندی (Desire) است که ابعاد آن ضمن بررسی منظومه، توضیح داده خواهد شد.

ژک لکان (Jacques Lacan) (۱۹۰۱-۱۹۸۱) از مهم‌ترین روانکاوان فرانسوی بود. او پایه‌های تئوریک نظریه‌اش را بر بنیاد افکار فروید بنا کرد و با شعار بازگشت به فروید به طرح اندیشه‌های خود در بطن نظریه او پرداخت تا آن جا که اکنون در میراث عظیم روانکاوی سهم بسزایی داراست. لکان در رویکرد فلسفی خود به تمنا، از مطلوبات متعددی نام می‌برد که همه نهایتاً به دیگری بزرگ (Other) باز می‌گردند. او بارها تکرار می‌کند که «میل، میل دیگری است» (Lacan, 1977: 235-264)؛ میل جستجویی ناخودآگاه برای یک ابژه مفقود است. از منظر او جستجوهای آدمی در طلب دست یافتن به خواسته‌های متعدّد، نوعی جستجو برای یافتن گمشده اصلی و اوّلی آدمی است؛ گمشده‌ای که هیچ‌گاه از دست نرفته؛ اما «می‌باید آن را باز یافت» (Seminar III: 85). در این خوانش عشق خسرو و شیرین در بافت تحلیل لکان از این مفهوم قرار گرفته است.

۱- تمّنا/آرزومندی

امر خیالی (The imaginary)، امر نمادین (The symbolic) و امر واقع (The real) نام ساحات سه گانه‌ای است که لکان برای روان انسان قائل شده است. در اندیشه او ساختمان روان هر فرد به نوع پیوند میان این سه ساحت بستگی دارد. شکل‌گیری امر خیالی منوط به تصویر و ادراک آن از سوی آدمی است. این ادراک و شناسایی طی فرایندی صورت می‌گیرد که لکان آن را «مرحله آینه» (The mirror stage) می‌خواند؛ مرحله آینه‌ای در این نظریه حائز اهمیت بسیار است و پایه نظریات لکان را شکل می‌دهد. مرحله‌ای که بنیاد نظریات لکان بدان استوار بوده و او تأملات خود را در باب این ساحت روانی با اتکا به زمینه گفته شده مطرح می‌کند. بنا بر نظر لکان در این مرحله هویت خیالی کودک شکل می‌گیرد و او را فریفته خویش می‌کند. آنچه از این مرحله عاید او می‌شود، تنها درکی نادرست است؛ چرا که کودک به غلط، تصویر منسجم درون آینه را به مثابه خود (Ego) شناخته است. حاصل این شناخت غلط، از خود بیگانگی (Alienation) است که تا زمان حضور در این مرحله با او خواهد ماند.

ورود به امر نمادین پایان فریفتگی‌ها و از خود بیگانگی کودک است. کودک در امر خیالی در خیال وحدت و یگانگی با مادر خویش به سر می‌برد و او را به عنوان یگانه مطلوب خویش در نظر می‌گیرد. با ورود به امر نمادین و ساحت رمزی و اشاری، به درک حضور پدر نائل آمده، با ممنوعیت تمّع از مادر و قانون منع زنا با محارم رو به‌رو می‌شود و همین بخش ازدست‌رفته، از این پس مطلوب یا مورد اصلی آرزومندی او را تشکیل می‌دهد و موجب می‌گردد که آرزومندی، حالتی پایان‌ناپذیر پیدا کند. میل و آرزومندی انسان در ارتباط مستقیم با ممنوعیت است و خارج از قلمرو آن نمی‌تواند وجود داشته باشد (مولّی، ۱۳۸۳: ۲۴). درست از همین زمان تمّای یافتن مطلوب در او شکل می‌گیرد و این آغاز جستجوی اوست. احساس باز یافتن مطلوبی که از دست رفته می‌نماید در عرف لکان آرزومندی دیگری (Other) خوانده می‌شود که فرد را به جستجو در مسیر یافتن وا می‌دارد. فرد در چنین موقعیت روحی - روانی مطلوب تمّایش را می‌جوید. این تمّنا از یک فقدان (Lack) ناشی می‌شود. فقدان ابژه از نظر لکان علت تمّنا و آرزومندی است. جستجوهای ما در بزرگسالی (Adult quest) برای بهشت گمشده (Lost paradises) و خوشی‌های گمشده هزاران شکل از فقدان ابژه است که لکان آنها را ابژه‌های کوچک (Objet petit a/other) می‌نامد (Lacan, 1968: 166).

لکان مفهوم تمنا را از طریق روشن کردن دو مفهوم تقاضا (Demand) و نیاز (Need) بخوبی نشان می‌دهد. برخلاف نیاز که تا زمانی که نیازهای جدید بروز نکنند، می‌تواند برآورده شود، تمنا هرگز برآورده نمی‌شود. نیاز باید با یک تقاضا بیان شود؛ به عنوان مثال کودک جیغ می‌کشد تا پس از آن نماینده‌ای برای «دیگری بزرگ» بیابد. به بیانی روشن، دیگری بزرگ را که شکل نیازهای اوست، با کشیدن جیغ حاضر کند و از این طریق، نیاز به دیگری بزرگ را برطرف کند؛ اما بزودی درخواست خواهد یافت که دیگری بزرگ و رای ارضای نیازهاست. بدین معنا که سوژه هرگز نمی‌تواند ابژه‌ای را به طور قطع جایگزین دیگری بزرگ کند؛ بلکه صرفاً می‌تواند برای مدتی یک ابژه یا مطلوبی کوچک را در جایگاه دیگری بزرگ بنشانند و این بدین معنا نیست که می‌توان نامی مشخص یا مقوله‌ای غیر قابل تغییر را به دیگری بزرگ اطلاق کرد و درست به همین دلیل دیگری بزرگ و رای ارضای نیازهای سوژه است. دیگری بزرگ می‌تواند ابژه‌هایی فراهم کند که سوژه برای ارضا شدن نیاز دارد؛ اما نمی‌تواند عشق مطلق و بی قید و شرطی را که سوژه احتیاج دارد، فراهم کند. نیازها تقاضایی برای عشق هستند. پس از برآورده شدن نیازها هنوز تقاضای عشق سوژه برآورده نشده و ارضانشده باقی می‌ماند. نیازهای آدمی نمادی از عشق به دیگری بزرگ است که همیشه ارضانشده باقی خواهد ماند؛ این بخش باقی مانده همان تمناست. دیگری بزرگ دارای امتیاز و برتری نسبت به دیگران (Other-ness) است، بدین دلیل که دیگری بزرگ نمی‌تواند از طریق تطبیق هویت (Identification)، با کسی یا چیزی همانند شود (ایستوپ، ۱۳۸۲: ۳۳-۱۲۸). دیگری بزرگ قبل از هر چیز باید به عنوان یک جایگاه و مقام (Locus) در نظر گرفته شود. این جایگاه می‌تواند برای مدتی توسط یک سوژه اشغال شود (Seminar III: 275).

تمنا به مثابه مکانیزم اشتیاق، خود را ارضانشدنی و سیری ناپذیر نشان می‌دهد و همواره برای میل شدید خود در جستجوی جانشین است (Ragland-Sullivan, 1987: 77-8). بدین معنا که تمنا و آرزومندی هرگز برآورده نمی‌شود؛ زیرا پس از به دست آوردن ابژه مورد میل، سوژه در وجود خود میل به ابژه دیگری را احساس می‌کند و به همین دلیل پایانی برای این جستجو وجود ندارد. با دقت در ابتدای داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی می‌توان دریافت که خسرو و شیرین هر دو در مسیر این جستجو قرار گرفته و در طلب مطلوب تمنای خویش هستند. ایبات زیر شکل‌گیری این تمنا را در خسرو پس از شنیدن اوصاف شیرین بیان می‌کنند:

چو بر گفت این سخن شاپور هشیار
چنان آشفته شد خسرو بدان گفت
همه روز این حکایت باز می جست
در این اندیشه روزی چند می بود
چو کار از دست شد دستی برآورد
فراغت خفته گشت و عشق بیدار...
کزان سودا نیاسود و نمی خفت
جز این تخم از دماغش بر نمی رست
به خشک افسانه خرسند می بود
صیبری را به سرپایی در آورد
(ص ۵۴: ب ۶-۱۲)

این تمّنا هنگام دستور دادن خسرو به شاپور برای باز جستن شیرین نیز دیده می شود:
تو را باید شدن چون بت پرستان
به دست آوردن آن بت را به دستان
(ص ۵۵: ۳)

تجلی مطلوب تمّنا در شیرین سوییّه دیگر داستان است؛ جایی که شاپور در طلب شیرین به ارمن می رود و صورت خسرو را به شیرین نشان می دهد:

چو خودبین شد که دارد صورت ماه
بیاوردند صورت پیش دلبند
نه دل می داد از او دل برگرفتن
به هر دیداری از وی مست می شد
چو می دید از هوس می شد دلش سست
بر آن صورت فتادش چشم ناگاه
بر آن صورت فرو شد ساعتی چند
نه می شایستش اندر بر گرفتن
به هر جامی که خورد از دست می شد
چو می کردند پنهان باز می جست
(ص ۶۰: ۷-۱۲)

در این ابیات نگهبانان صورت را از شیرین پنهان می کنند؛ اما میل به مطلوب در شیرین شکل گرفته است و او اکنون در مسیر جستجو قرار گرفته است:

دریدند از هم آن نقش گزین را
چو شیرین نام صورت برد گفتند
پری زار است از این صحرا گریزیم
که رنگ از روی بردی نقش چین را
که آن تمثال را دیوان نهفتند
بصحرای دگر افتسیم و خیزیم
(ص ۶۰: ۱۵-۱۷)

تمّنا و میلی که در جان شیرین است با پاره پاره کردن صورت نیز از بین نمی رود. به همین دلیل، دیگر بار شاپور تصویر را بر سر راه شیرین قرار می دهد و از این طریق میل درونی شیرین پر رنگ تر می شود. نشانه های تجلی آرزومندی را در شیرین در ابیات ذیل می توان دید:

دگر باره چو شیرین دیده بر کرد
به پرواز اندر آمد مرغ جانش

در آن تمثال روحانی نظر کرد
فرو بست از سخن گفتن زبانش...

(۶۱: ۱۰-۱۱)

دگر ره دید چشم مهربانش
شگفتی ماند از آن نیرنگ سازی

در آن صورت که بود آرام جانش
گذشت اندیشه کارش ز بازی

دل سرگشته را دنبال برداشت
در آن آینه دید از خود نشانی

چنان شد در سخن ناساز گفتن
چو خود را یافت بی خود شد زمانی

کزان گفتن نشاید باز گفتن...
(۶۳: ۵-۹)

به هر نوبت که می بر لب نهادی
زمین را پیش صورت بوسه دادی

(۶۴: ۷)

شیرین پس از آگاهی یافتن از متعلقِ عکس از نزد مهین بانو می گریزد و در جستجوی خسرو به مداین می رود. این جستجو و حرکت جغرافیایی را می توان با جستجوی درونی شیرین همسو دانست:

به بانو گفت شیرین کای جهانگیر
که بسم الله به صحرا می خرامم

برون خواهم شدن فردا به نخچیر...
مگر بسمل شود مرغی به دامم

(۷۳: ۱-۱۵)

جستجوی خسرو و شیرین جستجویی همزمان است. با جستجوی شیرین، خسرو نیز در طلب مطلوب آرزومندی خود به ارمن و نزد مهین بانو می رود و اتفاقاً این دو سرگشته یکدیگر را در چشمه ساری ملاقات می کنند؛ اما هر دو آنها با اینکه ندایی درونی آنان را ایمن می کند، در تشخیص مطلوب تمنّایشان در تردید هستند. با وجود این هر یک در ادامه مسیر، به جستجوی مطلوب تمنّای خود می پردازند:

حسابی کرد با خود کاین جوانمرد
شگفت آید مرا گر یار من نیست

که زد بر گرد من چون چرخ ناورد
دلَم چون برد اگر دلدار من نیست

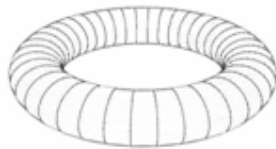
(۸۳: ۱۰-۱۱)

۲- مطلوب گمشده

آنچه در ادامه تبیین و توضیح نظریه لکان، قابل اشارت است، جاودانگی میل و تمّنا است. بارزترین مشخصه امر نمادین ماهیت زبانی آن است (Seminar III: 63). بدین طریق که در این ساحت، واژه جایگزین شیئی می شود که بدان دلالت می کند. از همین رو واژه حضوری ساخته شده از غیاب است (Evans, 1997: 1). لکان خود بر این باور است که به محض این که حرف (Letter) به زبان آورده شود، کشته می شود (Ecrits: 423)، در این ساحت «من» (I/je) از طریق زبان به خود هویت می بخشد و بدین ترتیب خود را مفقود می سازد؛ درست مانند ابژه‌ای که سوژه با نامیدن آن از حقیقت ادراکش دور می شود (Lacan, 1968: 63). به همین دلیل وقتی سوژه با فقدان شیء رو به رو می شود، در تلاش بر می آید تا بر آن نامی بگذارد و به آن ماهیت عینی بدهد و با این نامگذاری به ابژه حضوری دیگر ببخشد. از این رو در نظر لکان «فقدان» هستی انسان را با زبان برش می زند و موجب شکل گیری میلی جاودان در درون آدمی می شود. بدین معنا که با دسترسی به زبان و قدرت تکلم و در پی آن، نام گذاری ابژه‌ها و اشیاء، آن ابژه‌ها از دست رفته و این نامیدن منجر به فقدان آنها می شود.

در نظر لکان ماهیت مطلوب در ازدست‌دادگی آن معنا می یابد و از همین رو میل، همیشه میل به آنچه مفقود است، محسوب می شود (Lacan, 1977: 62-3). او هرگاه که در مورد ماهیت مطلوب و ابژه سخن می گوید، از دست رفتگی آن را یادآور می شود. در اندیشه لکان کودک پس از مواجهه با قانون منع تمتّع از مادر یا زنا با محارم، به دنبال مطلوب آرزومندی خود می گردد و از این پس مطلوب را به عنوان یک گمشده باز می جوید؛ زیرا وصال با این ابژه غیر ممکن است. بازجستن این مطلوب نیز از آن جهت است که لکان اعتقاد دارد، مطلوب گمشده (lost object) مطلوبی است که سوژه زمانی در وحدت با آن به سر برده و بعداً از آن جدا شده است. بنابراین اکنون باید باز یافته شود. لکان جستجوی دائمی سوژه برای مطلوب گمشده را در ارتباط با دیگر مطلوبات آرزومندی به پیچیده مدور یا مداری بسته تشبیه کرده است. در شکل «ب» سوژه متوجه مطلوبات متعدد است و ارتباط با ابژه‌های کوچک او را از نوع اصلی حرکتی که در شکل «الف» می بینیم غافل کرده است، در حالی که در حرکت شکل الف، او در پی باز یافتن مطلوب گمشده اصلی و اوّلی است.

ب



الف



تمنای آدمی نسبت به ابژه‌ها و مطلوب‌های مختلف در واقع جستجوی مطلوب اصلی و اوّلی است؛ هر مطلوب مورد میلی برای سوژه، به مثابه مطلوب اصلی محسوب می‌شود؛ اما پس از دست یابی بدان، سوژه در می‌یابد که این ابژه به فقدان درونی او پاسخ نداده است و هنوز میل مطلوبی دیگر در درون او وجود دارد.

حرکت دورانی به دنبال مطلوب گمشده، در حول فضایی خالی صورت می‌گیرد و تکرار مداوم آن به دلیل همین فقدان است؛ زیرا مطلوب اصلی دست نیافتنی است و سوژه در هر دور خود موفق به دسترسی به مطلوب گمشده نشده و به همین دلیل حرکت خود را از سر می‌گیرد. بنابراین جستجوی مطلوب گمشده یعنی از دست دادن مداوم آن (مولّی، ۱۳۸۳: ۷-۲۶۶).

چنان که سراینده داستان از احوالات خسرو و شیرین می‌گوید، آنان به دنبال مطلوب گمشده خویشند، اما به دلیل «کارسازی‌های فلک» و «بازی‌هایی که در پرده دارد» آن را نمی‌یابند. شیرین پس از آب تنی، در ادامه جستجوهای خود به مشکوی خسرو در مداین می‌رسد:

به پرسش پرسش از درگاه پرویز	به مشکوی مداین راند شبدیز...
چو دیدند آن شکرخان روی شیرین	گزیدند از حسد لبهای زیرین
به رسم خسروی بناختندش	ز خسرو هیچ و نشناختندش
همی گفتند خسرو با نکویی	به آتش خواستن رفته است گویی

(۸۸: ۹-۱۴)

«آتش خواستن خسرو» که همان جستجوی شیرین است، این گونه در داستان دنبال می‌شود:

چو خسرو دور شد زان چشمه آب	ز چشم آب ریزش دور شد خواب
به هر منزل کز آن جا دورتر گشت	ز نومیدی دلش رنجورتر گشت

دگر ره شادمان می شد به امید
چو من ز این ره به مشرق می شتابم
که بر نامد هنوز از کوه خورشید
مگر خورشید روشن را بیابم
(۹۲: ۹-۱۲)

خسرو با رسیدن به ارمن باز هم مطلوب تمّایش را نمی‌یابد و بنابراین همچنان در مسیر جستجو است:

حقیقت گشتشان کان مرغ دمساز
قرار آن شد که دیگر باره شاپور
به اقصای مداین کرده پرواز
چو پروانه شود دنبال آن نور
ریاحین را به بستان آورد باز
زمرد را سوی کان آورد باز
(۱۰۲: ۹-۱۱)

شاپور به نزد شیرین می‌رود و او را بر می‌گرداند:

پس آنکه گفت شاپورش که برخیز
وز آن گلخن بر آن گلگون نشاندش
که فرمان این چنین داده است پرویز
به گلزار مراد شاه راندش
(۱۰۷: ۵-۶)

از دست رفتگی مطلوب که از نتایج بازجستنِ مطلوب است، در این جا بروشنی نمود دارد. خسرو در ارمن و شیرین در مداین هر دو ناکام و همچنان در انتظار وصال هستند. شاپور برای بازگرداندن شیرین راهی قصر خسرو می‌شود تا دیدار آن دو میسر گردد؛ اما درست پیش از دیدن شیرین، خبر مرگ پدر به خسرو داده می‌شود و شاه را ناگزیر از رفتن می‌کند و بار دیگر دیدار به تأخیر می‌افتد و مطابق با نظر لکان هر دو با ازدست‌دادگی مطلوب مواجه می‌شوند و به جستجوی خود ادامه می‌دهند:

چو سالار جهان چشم از جهان بست
ز نزدیکیان تخت خسروانی
به سالاری ترا باید میان بست
نیشته هر یکی حرف نهانی
جهان از دست شد تعجیل بنمای...
کمند افزود و شادروان بدل کرد
بقم با نیل دارد سرکه با شهد
چو زنهار آمدن را کار فرمای
چو خسرو دید که ایام آن عمل کرد
درستش شد که این دوران بد عهد
(۱۰۸: ۸-۱۳)

خسرو پس از مرگ پدرش، هرمز، و فراغت از «شغل ولایت» بار دیگر مطلوب تمنای خود را می‌جوید:

دگر باره به نوش و ناز پرداخت...	چو از شغل ولایت باز پرداخت
پرسید از رقیبان داستانش	چو غالب شد هوای دلستانش
کز این قصر آن نگارین رخت بر بست	خبر دادند کاکنون مدتی هست
چو شاهنشاه فرمودش چرا برد	نمی‌دانیم شاپورش کجا برد
عجب در ماند و عاجز شد در این باب	شه از نیرنگ این گردنده دولاب

(۹-۱۱۱:۴)

شاپور شیرین را به ارمن باز می‌گرداند؛ اما میعادگاه را از خسرو تهی می‌یابد یا به تعبیر لکانی شیرین بار دیگر با از دست دادگی مطلوب تمنای مواجه می‌شود:

ملک را یافت از میعادگاه دور	چو شیرین را ز قصر آورد شاپور
-----------------------------	------------------------------

(۱۲:۱۱۱)

سرانجام «دو یار از عشق خود مخمور مانده» به دنبال نجوای عشق، «به صید یکدیگر پرواز کردند» و اتفاقاً، در شکارگاهی یکدیگر را ملاقات می‌کنند.

۳- ژوئی سانس / تمتع

ژوئی سانس (Jouissance) در روانکاوی لکان کیفیتی است که شامل حالات متناقضی می‌شود. به بیانی ساده تر ژوئی سانس می‌تواند ترجمه‌ای از مفهوم لیبیدوی فرویدی باشد که انسان را میان حالاتی متناقض در نوسان قرار می‌دهد. در تعریف ژوئی سانس می‌توان از حالاتی چون خوشی، لذت، وجد و نیز رنج، رخوت، عدم ارضا و ناخرسندی نام برد.

تعریفی که لکان از این واژه فرانسوی ارائه می‌کند، معنای دو گانه‌ای را در بر دارد؛ این معنا از سویی حاکی از احساس لذت حاصل از وحدت و یکی شدن در تجربه جنسی و از دیگر سو، شامل احساسی مهلک، دردآور و کشنده است (Ragland-Sullivan, 1995: 10-11). لکان قائل به دو نوع ژوئی سانس است:

۱- ژوئی سانس فالوسی (Phallic jouissance): ژوئی سانس است ذکری و مبتنی بر

کسترسیون (Castration). در این نوع، آدمی به علت عدم وصول به «دیگری» همواره پاره ای از وجود او را برگزیده و مورد تمّاع قرار می دهد؛ از این رو در تمّاع ذکری، «دیگری» به عنوان موجودی غیر قابل دسترس باقی می ماند و تمّنا/ آرزومندی فقط به جزئی از او تعلق می گیرد. تمّاع ذکری تمّعی مذکر است که منجر به ارضای جنسی گردیده، زن را به عنوان «دیگری» از دست می دهد و تمّاع از او را غیر ممکن می سازد؛ لکان گاهی به آن عنوان «ژوئی سانس منحرف» داده است (Ibid, 1995: 95).

۲- ژوئی سانس دیگری بزرگ (Other's jouissance): در این نوع ژوئی سانس که اساسی غیر ذکری دارد، آنچه مورد توجه است «دیگری» و وجود مبهم آن است که موجب تمّنا و آرزومندی می شود. غایت این تمّاع دسترسی به دال (Signifier) و معنای «دیگری» است و رسیدن به پاسخ این پرسش که «دیگری» چیست و چه کیفیتی دارد (Seminar XI: 316). مفهوم ژوئی سانس لکان در ادامه داستان مطرح شده است:

پس از این که خسرو و شیرین یکدیگر را در شکارگاه دیدار می کنند و مطلوب آرزومندی خود را به دست می آورند، خسرو قصد تمّاع از شیرینی را دارد که قرار است برای او نقش «دیگری بزرگ» را بازی کند. تمّعی که خسرو به دنبال آن است مربوط به نوع اول می شود:

نظر بر یکدیگر چندان نهادند	که آب از چشم یکدیگر گشادند
نه از شیرین جدا می گشت پرویز	نه از گلگون گذر می کرد شب‌دیز
طریق دوستی را ساز جستند	ز یکدیگر نشان‌ها باز جستند
چو نام هم شنیدند آن دو چالاک	فتادند از سر زین بر سر خاک
گذشته ساعتی سر بر گرفتند	زمین از اشک در گوهر گرفتند

(۱۱۶: ۷-۱۱)

شیرین، شاه را به «وثاق» خود دعوت می کند و خسرو به جان می پذیرد. «پس از چندین شکیبایی» زمان آن است که دو عاشق به عیش و عشقبازی پردازند و سرانجام روزی در بزمگاه، هنگامی که خسرو با شجاعت تمام شیری را از پای در می آورد، شیرین بر دستان او بوسه می زند و از این پس خسرو از او تمّاع می جوید، اما هر بار با منع شیرین مواجه می شود:

دهان از بوسه چون جلاب تر کرد
ملک بر تنگ شکر مهر بشکست
لبش بوسید و گفت این انگبین است
نخستین پیک بود آن شکرین جام

ز بوسه دست شه را پر شکر کرد
که شکر در دهان باید نه در دست
نشان دادش که جای بوسه این است
که از خسرو به شیرین برد پیغام...

(۱۲۹: ۷-۱۰)

دو عاشق چون چنان شربت چشیدند
چو یکدم جای خالی یافتندی
صنم تا شرمگین بودی و هشیار
در آن ساعت که از می مست گشتی
چنان تنگش کشیدی شه در آغوش

عنان پیوسته از زحمت کشیدند
چو شیر و می به هم بشتافتندی...
نبودی بر لبش سیمرخ را بار
به بوسه با ملک همدست گشتی
که کردی قاقمش را پرنیان پوش

(۱۳۰: ۵-۱۲)

همان گونه که بیشتر در مبحث تمنا/آرزومندی گفته شد، عشق مابازایی است در مقابل فقدان ذکر. از همین رو لکان عشق را عبارت از اعطای چیزی می داند که فرد فاقد آن است. لذا عشق، اعطای فقر ذاتی عاشق است به معشوق؛ معشوقی که به نوبه خود کاری جز عدم قبول آن نمی کند (موللی، ۱۳۸۳: ۷-۳۰۶). معشوق این داستان (شیرین) نیز همین کار را انجام می دهد تا جایی که خسرو نا امید از وصل یافتن، او را ترک می کند:

لبش بوسید و گفت ای من غلامت
من و تو جز من و تو کیست این جا
یکی ساعت من دلسوز را باش
بسان میوه دار نا برومند

بده دانه که مرغ آمد به دامت...
حذر کردن نگویی چیست این جا
اگر روزی بدی امروز را باش
امید ما و تقصیر تو تا چند...

(۱۴۲: ۱۲-۱۶)

شکر پاسخ به لطف آواز دادش
که فرخ ناید از چون من غباری
اگر نازی کنم مقصودم آن است

جوابی چون طبرزد باز دادش
که هم تختی کند با تاجداری
که در گرمی شکر خوردن زیان است...

(۱۴۴: ۸-۱۲)

۳-۱- رانش

معنای رانش (Drive) نزد لکان از گردش بی‌پایان و تکراری حکایت می‌کند و هر یک از رانش‌ها وجهی جزئی برای تحقّق آرزومندی انسان هستند (پیرکلرو، ۱۳۸۵: ۹۰). رانه با نیازهای بیولوژیک کاملاً متفاوت است و به همین دلیل هرگز ارضا نمی‌شود. رانه مربوط به هیچ ابژه‌ای نیست، اگرچه همیشه پیرامون آن می‌چرخد. لکان معتقد بود که قصد و نیت رانه رسیدن به یک هدف مشخص نیست؛ بلکه جستجو کردن و دنبال کردن هدف است. خود مسیر است؛ یعنی گشتن و چرخیدن پیرامون ابژه. به همین دلیل رانه به دنبال ارضای کامل نیست و به معنای قرار گرفتن در مسیر دوّار جستجو است (ژرژک، ۱۳۸۶: ۷۹-۳۷۸).

بدین سان بازدهی و حاصل تمّع چیزی جز تألم نیست. به عبارتی دیگر تمّع چیزی جز تألم و وصال چیزی جز فراق نیست. بنابراین سوژه موفّق به دسترسی مطلوب نشده، حرکت خود را از سر می‌گیرد (همان، ۲۶۸).

منظومه عاشقانه نظامی نیز همین روال را طی می‌کند؛ بدین ترتیب که خسرو پس از ناکام ماندن از شیرین حرکت خود را از سر می‌گیرد و به دنبال مطلوب دیگری است:

ملک را گرم کرد آن آتش تیز چنانک از خشم شد بر پشت شب‌دیز
به تندی گفت من رفتم شبت خوش گرم دریا به پیش آید گر آتش
(همان، ۱۵۷: ۳-۴)

چنانکه پیشتر مطرح شد، ماهیت مطلوب در ازدست‌رفتگی آن است. لذا مطلوب همواره مطلوبی است از دست رفته و تعین آرزومندی آدمی بر چنین فقدانی تکیه دارد؛ اما آرزومندی نمی‌تواند از تشکیلات خاص رانش‌ها خلاصی یابد. ماهیت رانش ایجاب می‌کند که سوژه هر بار با مطلوبی جزئی سر و کار داشته باشد.

این مطلوب‌ها و ابژه‌های جزئی مانع از آن می‌شوند که سوژه واجد رابطه‌ای قطعی با مطلوب اصلی خود باشد و بتواند بدان وصال یابد. به همین جهت تکراری بی‌پایان در رانش تشکّل می‌یابد؛ زیرا هر بار موجب عدم وصال نسبت به مطلوب اصلی و اوّلی می‌گردد (موللی، ۱۳۸۳: ۴۲-۳۳۷).

هر عنصر جدیدی از آن جهت مطلوب و مورد تمّنا قرار می‌گیرد که یادآور مطلوب اصلی یا گمشده است (همان، ۲۶۵). ازدواج خسرو با مریم و شکر، نوعی بازگشتن همان مطلوب اوّلیه است

که منتهی به وصل نشده، است و این ازدواج‌ها همان گردش بی‌پایان و تکراری رانش‌هاست. داستان به جایی رسید که خسرو «به خشم» از بر معشوق رفت و به روم رسید و چون به مطلوب تمنّایش دست نیافت، همچنان در مسیر جستجو قرار گرفت:

وز آن جا نیز یکران راند یکسر	به قسطنطنیه شد سوی قیصر...
چو قیصر دید کامد بر درش بخت	بدو تسلیم کرد آن تاج با تخت
چنان در کیش عیسی شد بدو شاد	که دخت خویش مریم را بدو داد
دو شه را در زفاف خسروانه	فراوان شرط‌ها شد در میانه

(۱۶۰: ۲-۷)

لکان معتقد است که افول آرزومندی جهش مجدد آن را در پی دارد؛ آرزومندی آتشی فناپذیر است که پیوسته از خاکستر خود زاده می‌شود. یافتن هر مطلوبی، فرد را به این توهم می‌اندازد که سرانجام بر فقدان ذاتی خود فائق آمده است؛ اما هر بار کسب ارضا از مطلوب، مجدداً فرد را در مقابل فقدان او قرار می‌دهد و موجب بازگشت آرزومندی وی می‌شود و این مکانیزم تکرار عملکردی است که توسط واقعیت ژوئی سانس آشکار می‌شود (Seminar XVII: 46).

«شفاعت کردن خسرو پیش مریم از شیرین» از نشانه‌های بازگشت این آرزومندی است:

ز مجلس در شبستان رفت خسرو	شده سودای شیرین در سرش نو
چو بر گفستی ز شیرین سرگذشتی	دهان مریم از غم تلخ گشتی
در آن مستی نشسته پیش مریم	دم عیسی بر او می‌خواند هر دم
که شیرین گرچه از من دور بهتر	ز ریش من نمک مهجور بهتر
ولی دائم که دشمن کام گشته است	به گیتی در به من بدنام گشته است
چو من بنوازم و دارم عزیزش	صواب آید که بنوازی تو نیزش
اجازت ده کزان قصرش بیارم	به مشگویی پرستاران سپارم

(۱۹۵: ۶-۱۲)

علی رغم مخالفت‌های مریم، خسرو شاپور را به دنبال شیرین می‌فرستد:

شفاعت کرد روزی شه به شاپور	که تا کی باشم از دلدار خود دور
بیار آن ماه را یک شب در این برج	که پنهان دارمش چون لعل در درج

(۱۹۸: ۴-۵)

اما شیرین باز هم مانع وصل او می شود و در جواب شاپور این گونه می گوید:

از این صنعت خدا دوری دهادت
خرد ز این کار دستوری دهادت...

(۱۹۹/۹)

که گر شه گوید او را دوست دارم
بگو کاین عشوه ناید در شمارم
و گر گوید به شیرین کی رسم باز
بگو با روزه مریم همی ساز
(۲۰۹: ۳-۴)

در ادامه داستان مریم می میرد و خسرو از شیرین طلب وصل می کند؛ اما باز هم با ازدست رفتگی مطلوب مواجه می شود:

دگر باره شد از شیرین شکر خواه
که غوغای مگس برخاست از راه...
(۲۷۲: ۱)

ملک دم داد و شیرین هم نمی خورد
ز ناز خویش مویی کم نمی کرد
(۲۷۳: ۱)

۳-۲- تعیین مابعدی

مطلوب، مقوله‌ای اساسی را در روانکاوی شکل می دهد؛ زیرا همواره واجد رابطه‌ای متقابل با سوژه است. حال این پرسش به وجود می آید که منظور از «ازدست رفتگی» مطلوب چیست که این چنین آدمی را به عنوان سوژه آرزومند در پی خویش می خواند. آیا شیء از دست رفته در گذشته فرد وجود داشته یا واجد خصوصیتی دیگر است؟

«تعیّن مابعدی» (Differed action) پاسخی است به این پرسش؛ یعنی واقعه‌ای بی اهمیت که در گذشته مورد تجربه فرد قرار گرفته، می تواند به مدد واقعه‌ای که بعدها اتفاق می افتد، معنای خود را بیابد. این تعیّن معنای امری است، مابعدی که در مورد واقعه‌ای که قبلاً روی داده، اطلاق پیدا می کند، خواه امر مورد نظر رویدادی واقعی باشد، خواه واقعه‌ای درونی. شکل گیری مطلوب از دست رفته نیز چنین خصوصیتی دارد؛ یعنی حاوی تعیّن مابعدی است. شیء از دست رفته در واقع ازدست رفتگی خود را به طور مابعدی کسب می کند (موللی، ۱۳۸۳: ۴۲-۳۳۷).

دو شخصیت (مریم و شکر اسپهانی) در خوانشی لکانی واجد ویژگی تعیّن مابعدی هستند. خسرو که برای چندمین بار از شیرین پاسخ منفی می شنود، از جستجوی مطلوب آرزومندی باز نمی ایستد و از

دست رفتگی شیرین را این بار توسط شکر اسپهانی جبران می کند:

به شکر عشق شیرین خوار می کرد شکر شیرینی بر کار می کرد
(۶: ۲۸۵)

چو بگرفت از شکر خوردن دل شاه به نوش آباد شیرین شد دگر راه...
چو شمع از دوری شیرین در آتش که باشد عیش موم از انگبین خوش
(۱۰-۷: ۲۸۵)

خسرو پس از وصال شکر هنوز سودای شیرین را در سر دارد و همانگونه که در ادامه می آید، دو عاشق دیرینه که زار در فراق یکدیگر عمر به سر بردند، وصال یکدیگر را می جویند:

چو شیرین گشت شیرین تر ز جلاب صلا در داد خسرو را که دریاب
بخور کاین جام شیرین نوش بادت بجز شیرین همه فرموش بادت
(۱۰-۹: ۳۸۷)

۴- خلأ/هیچی (Void)

ماهیت تمنا و میل آدمی در این است که سوژه همواره با عنصری سروکار دارد که تهی و خالی است و درست به همین دلیل آرزومندی آدمی پایان ناپذیر باقی می ماند (موللی، ۱۳۸۳: ۴۲-۳۳۹). مطلوب آرزومندی موجودی نیست که با حضور خود خلأ سوژه را پر و تمنا می او را ارضا کند. چنان که پیشتر اشاره شد، ذات مطلوب در فقدان و تهی بودگی آن است و تصور این که خیری مطلق وجود دارد که می تواند به آرزومندی آدمی نقطه پایانی بخشد، فرسنگ ها با وجه نظر روانکاوی فاصله دارد. لکان بارها تکرار می کند که تمنا آدمی تمنا دیگری بزرگ است (Lacan, 1977: 264).

به علت ماهیت فقدانی مطلوب، سوژه هر بار فقط با مطلوب جزئی/کوچک سروکار دارد؛ زیرا که معشوق یا معبود موجودی است، غیر قابل دسترسی. آنچه هر بار دستگیر آدمی می شود، فقط پاره و جزئی از اوست. لکان بر این باور است که آنچه خودش را برای سوژه به عنوان علت تمنا (Cause of desire) نشان می دهد، با ابژه کوچک/مطلوب جزئی برابر و مساوی است (Seminar XVII, 106). ابژه کوچک اساساً امری است مشتبّه (Semblance)، بدین معنا که این امر همواره بر سوژه مشتبّه می گردد که علت اصلی میل است؛ اما به دلیل ماهیت فقدانی ابژه اصلی یا دیگری بزرگ، سوژه همواره با دیگری کوچک یا مطلوب جزئی سروکار دارد (Evans, 1997: 124-6). ابژه a نمادی است برای فقدان.

لکان ابژه a را در کارکرد نمادین سازی این فقدان، ناپایدارترین (Most evanescent) می‌داند (Seminar XI: 105). بدین معنا که تمامی ابژه‌ها و مطلوب‌ها در حکم مطلوبات جزئی هستند و تنها تصوّر سوژه است که آن را در آغاز مطلوب اصلی می‌پندارد، زیرا پس از دسترسی بدانها سوژه در می‌یابد که همچنان آرزومند رسیدن به ابژه دیگری است. به همین دلیل ابژه‌های کوچک تنها نمادی برای فقدان هستند.

چنان که در داستان آمده است، شیرین به دلیل به تأخیر افکندن وصال، برای خسرو این توهم را پیش آورد که مطلوب اصلی و اوّلی آرزومندی است؛ اما در واقع، سوژه مطلوب را درست در لحظه‌ای از دست می‌دهد که در واقعیت بدان دست می‌یابد. چنانکه از متن داستان پیداست خلأ درونی خسرو پس از وصال شیرین با حضور او پر شده است و شیرین همچنان در جایگاه مطلوب اصلی آرزومندی خسرو باقی مانده است. این اتفاق درونی در نظر لکان به یک جدال درونی تعبیر می‌شود. سوژه لکانی سوژه‌ای منقسم (Divided subject) و دو نیمه است. این انقسام وجودی باعث می‌شود که سوژه میان خصوصیات امر خیالی و امر واقع در نوسان باشد. انقسام و دو نیم شدن پدیده‌ای است که در فرایند رشد ایجاد می‌شود. این دو نیمه‌شدگی شرطی لازم برای وجود فرهنگ و تمدن است و میان ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه پدید می‌آید (Ragland-Sullivan, 1995: 30). یک سوژه ناخودآگاه وجود دارد که از ضمیر خودآگاه خط خورده و منشعب شده (Barred from consciousness) و در طلب است که خودش را به دیگری بزرگ، سوژه دیگر ضمیر ناخودآگاه برساند. به بیانی دیگر، این گفتمان دیگری بزرگ است. سوژه هرگز چیزی غیر از این انقسام و دوگانگی نیست او به واسطه همین شکاف غیر قابل تقلیل (Irreducible) که بهبود یافتنی نیست از خود بیگانه می‌شود. لکان این بیگانگی را نتیجه روابط سوژه با تصویر آینه‌ای دیگری (The mirror image of the other) می‌داند (Lacan, 1968: 262). همزمان با دسترسی به زبان، کودک به ساحت نمادین گام می‌نهد. در امر خیالی، خود/اگو (Ego) با ایجاد غفلت و از خود بیگانگی مانع آگاهی از انقسام ذاتی وجود آدمی می‌شود. بدین معنا که اگو با ایجاد تفاخری دروغین مانع از آن می‌شود که فرد نسبت به حقیقت ذاتی خود، آگاه شود؛ حقیقتی که بیانگر انقسام وجودی اوست. ماهیت این انقسام به آنچه قدمای ما وجود برزخی خوانده‌اند، بسیار نزدیک است (مولّی، ۱۳۸۱: ۲۵) و مقصود از این انقسام وجودی یا حالت برزخی این است که وجود آدمی همواره میان دو امر متناقض - خوبی و بدی، تاریکی و روشنی، مهر و کین، خیر و شر و... درگیر است.

ورود به امر نمادین پایان مرحله از خود بیگانگی است و فرد را از این انقسام آگاه می‌کند. حالت برزخی فوق باعث می‌شود، وجود آدمی در این ساحت همواره دچار جدال و کشمکش بماند؛ جدالی که او را در سیر تکوینی درونی گاهی به امر خیالی و گاهی به امر واقع نزدیک می‌کند. برای این سوژه منقسم امکان هیچ سنتز هم‌نهادی وجود ندارد؛ از همین رو، نزد لکان توسط یک خط، نماد پردازی شده و همواره خط خورده است.

خسرو در این جدال درونی، گاه به امر خیالی نزدیک و گاه از آن دور می‌شود. ایباتی که در ادامه خواهد آمد نزدیک شدن خسرو به موقعیت مطلوب حقیقی و دور شدن او از امر خیالی را بیان می‌کند. با توجه به پایان داستان و مضامین مطرح شده در آن می‌توان به این نتیجه رسید که خسرو پس از دست یابی به مطلوب خود، شیرین، درگیر این جدال و کشاکش درونی است. آنجا که به پیشنهاد شیرین نزد بزرگ امید می‌رود و قصد دارد به آموختن مسایلی در باب مبدأ و معاد، چگونگی فلک، جنبش اول و مهمتر از آن مسأله مرگ و بقای جان در زندگی پس از مرگ بپردازد. طرح این گونه مضامین و کسب آگاهی در چنین زمینه‌هایی نشانه حضور خسرو در جریان جدال درونی است. آنچه در ادامه می‌آید، حاکی از مواجهه خسرو با ماهیت تهی مطلوب تمناست و نشان‌دهنده کشش به سوی مطلوب حقیقی و نزدیک شدن به موقعیت آن است:

از آن خواب گذشته یادش آمد خرابی در دل آبادش آمد
چو می دانست کز خاکی و آبی هر آنچ آباد شد گیرد خرابی
(۳۹۷: ۱۱-۱۲)

حال «خرابی» که در «دل آباد» خسرو پدید آمده است همان نشانه‌ای است که به مواجهه خسرو با خلأ و ماهیت تهی مطلوب تمنا اشاره می‌کند. چنانکه از این بیت بر می‌آید، خسرو بدین امر واقف است که «هر آنچه آباد شد» لاجرم دچار خرابی می‌شود و این تعبیر، به مفهوم لکانی «تجربه خلأ درونی پس از دستیابی به مطلوب تمنا» بسیار نزدیک است. در این صورت می‌توان گفت خسرو پس از رسیدن به شیرین این خلأ را تجربه کرده است و به تعبیر نظامی دل آبادش دچار خرابی شده است؛ اما در جدال درونی اش از توجه به مطلوب حقیقی سر باز زده است. پیشنهاد شیرین به خسرو در باب کسب آگاهی از «پرده پوشیده راز» نشانه دیگری برای نزدیک شدن او به موقعیت مطلوب حقیقی است:

سپیدی و سیاهی هر دو داری	خردمندی و شاهی هر دو داری
در این منزل ز رفتن با خبر باش	نجات آخرت را چاره گر باش
قیامت را کجا ترتیب سازد...	کسی کاو سیم و زر ترکیب سازد
که دانی پرده پوشیده را راز	در این نه پرده آهنگ آنچنان ساز

(۳۹۹: ۴-۱۰)

با توجه به این ابیات، نزدیک شدن خسرو به موقعیت مطلوب حقیقی، در هیأت کسب دانش و آگاهی از مسائلی چون مبدأ و معاد، آخرت، مرگ و بقای جان، بیان شده است. اما چنانکه در ادامه داستان آمده است، خسرو در این جدال باطنی به امر خیالی نزدیک و از مطلوب حقیقی دور می شود. در متن داستان خسرو پرویز سه بار به دین اسلام دعوت می شود؛ یکبار توسط بزرگ امید، یکبار در خواب توسط پیامبر (ص) و یکبار توسط اردشیر بابکان؛ اما هر سه مرتبه پاسخ رد به این فراخوان می دهد و بدین ترتیب از پذیرش دین اسلام که هدف آن رساندن انسان به مطلوب حقیقی است، سر باز می زند و به همان مطلوب کوچک، یعنی شیرین بسنده می کند و به تعبیر نظامی از آیینی که دارد بر نمی گردد:

چنین گفت آن سخن پرداز شبخیز	کزان آمد خلل در کار پرویز
که از شب ها شبی روشن چو مهتاب	جمال مصطفی را دید در خواب
به چربی گفت با او کای جوانمرد	ره اسلام گیر از کفر برگرد
جوابش داد تا بی سر نگردم	از این آیین که دارم بر نگردم

(۴۳۱-۴۳۰: ۴-۱۵)

در این بخش پیامبر خسرو را به مطلوب حقیقی فرا می خواند؛ اما «غرور پادشاهی» او را از راه می برد. این غرور، یکی از نشانه های امر خیالی لکان است که خسرو با انتخاب «راه و رسم نیاکانش» در ساحت آن قرار می گیرد و موجب می شود که در پاسخ به شیرین چنین بگوید:

به شیرین گفت خسرو راست گویی	بدین حجّت اثر پیداست گویی
ولی ز آنجا که یزدان آفرید ست	نیاکان مرا ملت پدید است
ره و رسم نیاکان چون گذارم	ز شاهان گذشته شرم دارم
دلّم خواهد ولی بختم نسازد	نو آیین آنکه بخت او را نوازد

(۴۳۴: ۴-۱)

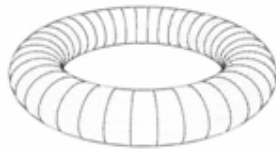
یکی از مشخصه‌های امر خیالی لکان انطباق هویت (Identification) و تقلید از هم‌نوعان است. تقلید خسرو از راه و رسم «شاهان گذشته» و آیین نیاکانش نشان دهنده حضور او در امر خیالی است و به همین علت در جدال درونی با انتخاب ابژه‌ای کوچک و همسان سازی با پیشینیان، از پذیرش مطلوب حقیقی سر باز می‌زند و خود را از موقعیت آن دور می‌کند.

نتیجه‌گیری

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که سوژه آرزومند منظومه نظامی، خسرو، در کجای نظریه لکان قرار گرفته است و چه موقعیتی دارد. بررسی مطلوبات آرزومندی داستان - مریم، شکر و شیرین - و تعیین نسبت هر یک از این ابژه‌ها با خسرو که سوژه آرزومند لکانی در این داستان است، موقعیت او در مسیر فرایند آرزومندی را روشن خواهد ساخت.

در نگاه لکانی به این داستان، مریم و شکر نماد و نشانه‌هایی از ابژه‌ها و مطلوب‌های کوچک و جزئی هستند که برای مدت زمانی نقش مطلوب اصلی را برای خسرو ایفا کردند، بدین دلیل که پس از وصال بدانها هنوز میل «دیگری» در خسرو وجود داشت و تمنای خسرو همچنان ارضا نشده باقی مانده بود. این بخش باقی مانده همان بروز و شکل‌گیری تمنای وصال شیرین در درون خسرو است که به زبانی لکانی دلیل و نشانی برای دست نیافتنی بودن مطلوب اصلی و اولی آدمی و جستجوی بی پایان او حول محور مطلوب/ابژه است. خسرو نیز در این مسیر بی انتها قرار گرفته است و در این جستجو ابژه‌های گوناگونی را مورد میل قرار می‌دهد. مدار آرزومندی لکان که پیشتر شرح داده شد مشخص‌کننده دو نوع حرکت است:

ب



الف



جستجوی خسرو از آنجا ناتمام است که او در مسیر خود تنها متوجّه مطلوب‌های کوچک است؛ یعنی آنچه در حرکت شکل «ب» دیده می‌شود. اما بنا بر آنچه لکان گفته است و مسیری که در این مدارها تعریف می‌کند، حرکت سوژه حول مطلوبات آرزومندی در نهایت او را به موقعیت مطلوب مطلق نزدیک می‌کند به نحوی که حرکت او به دنبال ابژه‌ها حول محور اصلی می‌چرخد؛ همانگونه که در حرکت شکل «الف» آمده است. در نگاه لکانی مرگ مریم و شکر به منزله مرگ میل و تمّای خسرو بدانهاست. میل وصال به مریم و شکر پس از وصال بدانها در درون خسرو از بین می‌رود و یاد شیرین را دوباره برای خسرو زنده می‌کند؛ ابژه‌ای که بر طبق نظر لکان باید در نهایت یکی از مصداق‌های مطلوب جزئی باشد؛ چرا که هر دست یافتنی، منجر به از دست دادن می‌شود. اما اینکه خسرو تا پایان داستان خلأ درونی‌اش را با شیرین پر کرده است و شیرین برای او به منزله مطلوب اصلی آرزومندی باقی می‌ماند و پاسخ اینکه چرا شیرین مانند مریم و شکر نه در داستان و نه در ذهن خسرو نمی‌میرد، مشخص کننده نوع حرکت خسرو در مسیر تکامل شخصیتی لکان است و موقعیت روانی او را در ساحات سه گانه لکانی روشن می‌کند. حرکت خسرو در مسیر جستجو به دنبال ابژه‌های مورد میلش در شکل ب خلاصه شده است و نوع حرکتش علی‌رغم اندرزهایی که به او داده می‌شود به نوع ب محدود شده و این نوع حرکت نشانه حضور او در امر خیالی لکان است.

مسیری که لکان برای سوژه و آرزومندی او از ابتدای تشکّل تا رسیدن به مطلوب حقیقی توصیف کرده است، مسیری است که برای روحی تکامل یافته در نظر گرفته می‌شود. اما خسرو در این مسیر تعریف شده نیست و همچنان در گیر امر خیالی و حالات مختص به آن است. به همین دلیل از توجّه به مطلوب حقیقی سر باز می‌زند. چنانکه پیشتر شرح آن آمد، سوژه هرگز نمی‌تواند ابژه‌ای را به طور قطع جایگزین دیگری بزرگ کند؛ اما اینکه خسرو شیرین را جایگزین دیگری بزرگ کرده است، حضور او در امر خیالی لکان را نشان می‌دهد؛ زیرا در یک روال طبیعی جایگاه دیگری بزرگ می‌تواند تنها برای مدّتی توسط سوژه اشغال شود؛ اما در این داستان خسرو تا پایان عمر شیرین را در این جایگاه نشاند و در نتیجه از توجّه به مطلوب حقیقی سر باز می‌زند. بدین ترتیب خسرو در جدال و کشاکش درونی میان مطلوب کوچک و مطلوب حقیقی اینگونه دست به انتخاب زده است.

منابع

۱- ایستوب، آتونی. (۱۳۸۲). ناخودآگاه، ترجمه شیوا رویگریان، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.

- ۲- پیر کلو، ژان. (۱۳۸۵). **واژگان لکان**. ترجمه کرامت موللی، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- ۳- پین، مایکل. (۱۳۸۰). **لکان دریدا کریستوا**، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۴- ژیتک، اسلاوی. (۱۳۸۸). **کژ نگریستن**، ترجمه مازیار اسلامی و صالح نجفی، تهران: رخ داد نو، چاپ اول.
- ۵- صنعتی، محمد. (۱۳۸۰). **تحلیل های روان شناختی در هنر و ادبیات**، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۶- کدیور، میترا. (۱۳۸۱). **مکتب لکان**، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
- ۷- موللی، کرامت. (۱۳۸۳). **مبانی روانکاوی (فروید- لکان)**، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- ۸- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۱۳). **خسرو شیرین**، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: ارمغان.
- 9- Cutrofello, Andrew. (1961). **Continental Philosophy**. New York: Routledge
- 10- Evans, Dylan. (1997). **An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis**, London & New York: Routledge.
- 11- Lacan, Jacques. (1977). **Seminar Of Jacques Lacan, Book XI, The Four Fundamental Concepts of Psycho-analysis**, trans. Alan Sheridan, London: Hogarth.
- 12- ----- (1968). **The Language Of The Self**, Trans. Anthony Wilden, New York: Johns Hopkins University Press.
- 13- ----- (2000). **Seminar Of Jacques Lacan. Book III. The Psychoses.(1955-1956)**. Ed. Jacques- Allain Miller. Trans. Russell Grigg. London: Routledge.
- 14- ----- (2007). **Seminar Of Jacques Lacan. Book XVII. The other side of psychoanalysis.(1969-1970)**. Ed. Jacques- Allain Miller, Trans. Russell Grigg. London: Norton & Company.
- 15- Ragland-Sullivan, Ellie. (1987). **Jacques Lacan And Philosophy Of Psychoanalysis**, University Of Illinois Press Urbana & Chicago.
- 16- ----- (1995). **Essays on the Pleasures of Death from Freud to lacan**, London: Routledge.